

## حزب در تهاجم به ارتقای برای دفاع از انقلاب تعلل کرد!

پس از حوادث ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ حفظ آزادی‌ها و عدم خروج از صحنۀ تنهای با علني نگه داشتن و علني ماندن حزب ممکن بود. در نتیجه، غیرعلنی کردن رهبری خود به معنای پذیرش غیرقانونی بودن حزب می‌شد. رهبری حزب دیگر امکان عقب نشینی از علنيت را نداشت مگر به بهای پذیرش غیرقانونی بودن حزب. به همین دلیل نیز، حتی در طرح تشکیلاتی جدید و علیرغم تصمیم به خروج بخشی از رهبری (ازدیک به ۱۷ تن) برای ذخیره رهبری در خارج از کشور، قرار نبود حزب در داخل کشور به زیر زمین برود.

حزب توده ایران با وجود سیاست درستی که نسبت به انقلاب و رهبری آن در پیش گرفته بود، در کوران حوادث پرشمار انقلاب و جمهوری اسلامی، سرانجام ضربه خورد و از فعالیت علني باز ماند. با این ضربه اکثریت اعضای حزب در داخل و خارج از کشور سیاستی جدید را در پیش گرفت که در خطوط اساسی آن با سیاست گذشته حزب فاصله داشت. این چرخش چرا و چگونه روی داد؟ چرا این سیاست تغییر کرد؟ کدام سیاست درست و کدام نادرست بود؟ این چرخش آیا ناگهانی و بدون مقدمه بوجود آمد و یا می‌توان آن را در همان سیاست حزب در دوران پیش از ضربه ریشه یابی کرد؟

بنظر می‌رسد که درک درست سیاست حزب و دلایل ضربه و چرخش پس از ضربه را باید در یک مجموعه بررسی کرد.

در واقع از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ شرایط کشور و انقلاب دچار یک چرخش منفی شدید و ناگهانی شد. حزب توده ایران با آنکه آن را در مقاطعی بعنوان "چرخش به راست" ارزیابی و اعلام کرد اما در مجموع نتوانست این چرخش به راست را در استراتژی سیاسی خود بگنجاند و تاکتیک هائی متناسب با این چرخش را اتخاذ کند. سیاست حزب تا دوران پیش از ۳۰ خرداد بدرستی و بدقت بر این پایه بود که حفظ آزادی‌های موجود مستله عده است و بدین منظور باید از تشنجه و درگیری که می‌تواند به این آزادی‌ها لطمۀ وارد کند با تمام نیرو خودداری کرد. آنچه حزب توده ایران در تمام این دوران از آن خودداری کرد، دیگر گروه‌های سیاسی با ارزیابی های غلط از شرایط کشور و انقلاب، عدم شناخت عمیق از نقش و موقعیت مذهب و بویژه شخص آیت الله خمینی، جستجوی آرزو هائی که انسانی بود تا زمینی، تا آنچه که در توان داشتند انجام دادند و کار را سرانجام از درگیری های خیابانی به تزور و انفجار از پکس و حبس و اعدام از سوی دیگر کشاندند. این نتیجه ای بود که ارتقای مذهبی و سرمایه داری تجاری سنتی و شریک حاکمیت و متحдан روحانی آن انتظار آن را داشتند و اساساً تحولات را با تحریکات و توطئه ها به این سو می‌کشانند.

۳۰ خرداد نقطه عطف این تحول بسیار منفی در روند انقلاب بود. در شرایط پس از ۳۰ خرداد حزب توده ایران تا مدتی همچنان به سیاست خود در دفاع از آزادی‌ها و ضرورت علنيت و استفاده از هر روزنه ممکن ادامه داد، ولی همچنان به شیوه گذشته؛ یعنی پرهیز از تشنجه و درگیری. سیاستی که تا قبل از آن درست بود اما در شرایط نوین لازم بود با تحولات هماهنگ شده و جنبه تهاجمی به خود بگیرد. دیگر آزادی‌های گذشته وجود نداشت که با خاطر حفظ آن لازم به پر کردن دیوارهای شهرها با امضای حزب توده ایران باشد، بلکه در این مرحله دفاع از انقلاب و شعارهای انقلاب در زیر پرچم

حزب توده ایران ضرورت یافته بود. یعنی سیاستی تهاجمی برای ثبت علیت انقلابی حزب. دستگیری های پراکنده توده ای ها با این تهاجم و بدون این تهاجم ادامه می یافت، حتی یورش به حزب نیز قابل پیش بینی بود، اما ما باید چنان در زیر پرچم دفاع از انقلاب در جامعه حضور خود را نشان میدادیم که برای توده های مردم یورش به حزب، عمیقاً یورش به انقلاب را تداعی می کرد.

اعلام حضور حزب با شعار نویسی شبانه روزی دیوارها و دستگیری های پراکنده ای که تا قبل از یورش اول به مرز ۲۰۰ تن در تهران و شهرستان ها رسیده بود دیگر نمی توانست سیاست و تاکتیک درست در دفاع از آزادی ها و آزادی حزب توده ایران باشد. رهبری حزب در اتخاذ این سیاست تعلل و کوتاهی کرد. این که ما باید یک تشکیلات منسجم و کم شمار از کادر های ورزیده حزبی برای شرایط بسیار دشوار آینده می داشتیم و حتی سر نخ های ارتباطی آن به خارج از کشور وصل می شد و برای ذخیره آینده از جلوی صحنه کنار می رفتند، موضوع بحث نیست، بلکه بحث بر سر حضور گسترده و علی حزب در جامعه و در دفاع از انقلاب است. هر نوع تجدید سازمان حزبی نیز باید بر این اساس صورت می گرفت. حتی خروج بخشی از رهبری حزب از کشور نیز نمی توانست و نباید بر روی این تاکتیک جدید تاثیر گذار می بود. چنان که در سالهای پس از ۱۳۲۷ که شاه به بهانه ترور خود حزب ما را ممنوعه اعلام کرد و بخش مهمی از رهبری حزب از کشور خارج شد، سیاست و تاکتیک حضور علی و گسترده حزب در جامعه و بعداً در دفاع از جنبش ملی و دفاع از مصدق با شدت دنبال شد. ما با این تاکتیک، حداقل هزینه یورش به حزب را برای حاکمیت بسیار سنگین می کردیم، چنان سنگین که پذیرش آن را با دشواری رو برو کنیم.

این تعلل تا رسیدن به تصمیمات جدید که مانند خزیدن در لاک دفاعی بود چرا؟ و بر اساس کدام تحلیل؟

بنظرم، از یکسو براساس تحلیلی که از ظرفیت های ارجاعی رهبری مذهبی انقلاب داشتیم و آن را بیش از آنچه بود ارزیابی کردیم. از سوی دیگر بدليل آنکه به پیامدهای مثبت سیاست دفاع از انقلاب و تاثیر آن روی توده های محروم مذهبی کم بها دادیم. این اشتباہ در ارزیابی ظرفیت های انقلاب ایران خود ریشه در اشتباہی بزرگتر داشت. اشتباہ در تشخیص ماهیت طبقاتی قشریون مذهبی. این قشریون مذهبی ریشه در خرده بورژوازی مرffe داشتند و اندیشه های قشری آنان در مسائل اجتماعی و اقتصادی که عملاً و دقیقاً آنان را بصورت مدافعان عقب مانده ترین لایه های سرمایه داری تجاری و سنتی و حتی دفاع از مالکیت فئودالی زمین در روسناها در می آورد دلیل کینه ضد توده های آنان بود. این خرده بورژوازی مرffe مذهبی وحشت زده از جنبش توده های وسیع مردم، نگران از دست دادن موقعیت ممتاز خود در زمان رژیم گذشته بود و بصورت ابزار و پادوی سرمایه داری تجاری عمل می کرد. حزب نتوانست این ماهیت طبقاتی و قشربندی آنها را دقیق تر از آنچه در ابتدا ترسیم کرده بود تشخیص دهد و خاستگاه قشریون مذهبی را هم عمدتاً در خرده بورژوازی محروم که پایگاه طبقاتی خط امام بود جستجو کرد. شعار های ضدلیبرالی، لباس و شیوه پوشش و رفتار برگرفته از توده های پائین جامعه از یکسو و ماهیت مذهبی ایدئولوژی محرومین جامعه و تبلیغات عظیم ضد کمونیستی همگی دست بدست هم داده بود تا حزب میان این قشریون مذهبی و توده های محروم نوعی رابطه برقرار کند. حواتث ماهه های نخست انقلاب و به خیابان آمدن بخشی از توده های زحمتکش با شعار های ضدکمونیستی که نتیجه اعمال چپ روها بود نیز به این اشتباہ دامن می زد. از آنجا که حزب پایگاه طبقاتی این قشریون مذهبی را در توده های محروم خرده بورژوازی دید، وزن اجتماعی آنان را بیش از آنچه در

واقع بود ارزیابی کرد و در نتیجه به ظرفیت ارتجاعی انقلاب که قشریون مذهبی حامل آن بودند بیش از اندازه بها داد و ظرفیت خلقی و آزادیخواهانه انقلاب را دست کم گرفت. نکته ای که ما واقعیت و نادرستی آن را در بروز و جلوه آن را در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ دیدیم. این سخن شاید عجیب بنظر آید، زیرا همه انتقادی که همه گروهها از هرسو تاکنون متوجه حزب کرده اند آن بوده که حزب این ظرفیت ارتجاعی را دست کم گرفت و ظرفیت آزادیخواهانه انقلاب را بیش از آنچه بود ارزیابی کرد. این سخن در مقایسه با گروه هایی که اساسا نفس انقلاب را قبول ندارند چه رسد به ظرفیت آزادیخواهانه آن را درست است. اما در مقایسه با وزن واقعی ظرفیت خلقی و آزادیخواهانه انقلاب، میزان ارزیابی حزب از این ظرفیت نادرست بود.

این نکته نیز در ارزیابی ظرفیت های انقلاب اهمیت دارد که سیاست حزب تا ۳۰ خرداد و پیوستن اکثریت سازمان فدائیان خلق به این سیاست تاثیر بسیار مثبتی در جامعه و حتی در میان بخش هایی از روشنفکران مدافع حقوق محروم‌ان- اعم از مذهبی و غیر مذهبی- داشت. با آن که جنبه های آشکار نداشت، اما از روی موضع گیری های رهبران وقت جمهوری اسلامی می توان حدس زد که این تحول روی توده های مذهبی و محروم جامعه نیز بتدریج اثر گذار شد. اگر در ابتدای انقلاب بخشی از توده های محروم جامعه دنبال قشریون مذهبی به راه افتاده بودند و واقعا کمونیست ها و توده ایها را دشمن انقلاب می دانستند، تحت تاثیر سیاست مثبت حزب و بنا بر منافع طبقاتی خود، پس از این رویدادها بتدریج از قشریون جدا شده و به نقطه ای دیگری دل می بستند. بازتاب این واقعیت را ما حتی در سخنرانی های آیت الله خمینی بدقت می توانیم ببینیم. از ابتدای سال ۵۸ تا مهر ماه همان سال، یعنی در مدت شش ماه، که دوران آتش افروزی چپ ناماها و اشتباهات چپ رو هاست، آیت الله خمینی چندین سخنرانی ضدکمونیستی و ضد توده ای کرد و در آنها فدائیان خلق و کمونیست ها را بصورت عام و ضمنی متمهم به آتش زدن مزارع و وابستگی به امریکا می کرد. این دورانی است که توده های مردم و شخص خمینی هنوز میان مواضع حزب با دیگر نیروهای چپ رو یا چپ نما نمی توانستند تقییک قائل شوند. اما بتدریج و بویژه پس از نامه ای که نورالدین کیانوری برای آیت الله خمینی ارسال کرد و مواضع حزب را در دفاع از انقلاب در آن تشریح می کرد تا زمان یورش به حزب یعنی حدود ۴ سال خمینی دیگر در هیچکدام از سخنرانی های خود درباره حزب توده ایران سخن نگفت و حساب آن را از حساب ماجراجویان جدا کرد. وضع در میان توده مردم نیز به همین شکل بود. سیاست حزب بتدریج اثر مثبت خود را در توده مذهبی مردم می گذاشت و آنان را از قشریون مذهبی جدا می کرد.

سیاست حزب در این دوران، در عرصه دفاع از آزادی ها سیاست دقیق و مثبتی بود. حزب با اجتناب از ورود به درگیری ها تلاش می کرد تا آزادی های موجود را حفظ کند و آنها را گسترش دهد. این سیاست نیز تاثیرات مثبت خود را بر جای گذاشته بود. اما پس از ۳۰ خرداد آزادی های قبلی از میان رفت. بنابراین یک سیاست تهاجمی جدیدی در جامعه لازم بود تا بتواند ضرورت آزادی حزب را در کنار کل آزادی ها به حاکمیت و بعنوان یکی از دستآوردهای انقلاب تحمیل کند.

در سال ۱۳۶۱ در جریان راه پیمایی بر ضد طرح شاه فهد برای فلسطین، برخی روزنامه ها ادعا کردند که حزب توده ایران در این راه پیمایی شرکت نکرد. رهبری حزب می توانست همین را بهانه و اعلام کند از این پس در همه راه پیمایی ها با پرچم های حزب شرکت خواهد کرد. رهبری حزب این کار را نکرد. نه با خاطر اینکه به فکر ش نمی رسد، بلکه بدلیل اینکه نمی خواست اعضای حزب را علني و خطری را متوجه آنان کند. در حالی که بر عکس ما برای دفع خطر نیاز به علني شدن و علني ماندن هرچه بیشتر داشتیم، زیرا دستگیری های پراکنده بهره حال جریان داشت.

در شرایطی که توده حزبی بتدیریغ غیر علنی می شد و حزب از حضور اجتماعی خود می کاست، چه راهی برای نشان دادن علنی بودن حزب باقی بود؟ علنی نگه داشتن رهبری. حفظ آزادی ها و عدم خروج از صحنه تنها با علنی نگه داشتن و علنی ماندن حزب ممکن بود. در نتیجه، غیر علنی کردن رهبری خود به معنای پذیرش غیرقانونی بودن حزب می شد. رهبری حزب دیگر امکان عقب نشینی از علنی را نداشت مگر به بهای پذیرش غیرقانونی بودن حزب. به همین دلیل نیز، حتی در طرح تشکیلاتی جدید و علیرغم تصمیم به خروج بخشی از رهبری (نزدیک به ۱۷ تن) برای ذخیره رهبری در خارج از کشور، قرار نبود حزب در داخل کشور به زیر زمین برود. همه این بحث و تاکتیک ها باید بسرعت به سرانجام رسیده و در صحنه سیاسی کشور بروز علنی می یافت، اما در همه آنها تأخیر شد.

راه توده ۱۹۰، ۲۰۰۸، ۱۸،۰۸